

درس دهم عطار و جلال الدین محمد

مولانا جلال الدین معروف به مولوی از شاعران نامدار ایرانی در قرن هفتم است. او در بلخ متولد شد و در قونیه ی ترکیه درگذشت. آثار او عبارت اند از: مثنوی معنوی، دیوان شمس (معروف به دیوان کبیر)

عطار: شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، شاعر و عارف معروف ایرانی قرن هفتم است. گفته اند پدر او دارو فروش بود و فریدالدین کار او را دنبال کرد و معروف به عطار (دارو فروش) شد. اسرار نامه: یکی از آثار ارزشمند عطار است که به شعر و در قالب مثنوی است. بهاءالدین پدر مولوی از دانشمندان نامدار قرن هفتم است.

بند اول: حسابی : به طور کامل / دلپذیر

بند دوم: هیجان انگیز : شورانگیز ، همراه با هیجان

بند سوم: بلخ : از شهرهای خراسان قدیم و الان در افغانستان قرار دارد / زادگاه : محل تولد، میهن، وطن

: دلتنگ : اندوهگین ، غمگین / سمرقند: نام یک شهر

بلخ : از شهرهای خراسان قدیم و الان در افغانستان قرار دارد زادگاه

بند ششم: نسخه : جلد / روانه کرد : راهی کرد / بار سفر را ببندید : آماده سفر شوید / ماشاءالله : آنچه خدا

خواست / اسرار نامه : نام یکی از آثار عطار نیشابوری است. / بدرقه : همراهی کردن مهمان هنگام رفتن ،

مشایعت / اندک : کم / سرشناس : مشهور ، معروف / کاروانسرا : مهمان خانه ، محلی برای کاروان یا قافله

مسافران که در آن استراحت می کنند / برخیز : بلند شو / رونق داشتن : خوب بودن وضع کسب و کار

حرفه : شغل ، پیشه ، کار / طبع : ذوق ، استعداد / جویا : کنجکاو ، جستجوگر / اقامت گزیدم : در جایی ساکن شدم

، مانند / کنج : گوشه / فروزان : تابان ، درخشان ، روشن / ذوق : شور و شوق ، علاقه / توانایی قریحه : ذوق و

استعداد / عاجز : ناتوان ، درمانده / استعداد : آمادگی ، توانایی / مقصود : خواسته ، آرزو ، نیت / لبریز : پر، لبالب

دایر شدن : تشکیل شدن ، ایجاد شدن / سرمشق : الگو ، نمونه / فعال : پرکار ، کوشا / فعالیت : کوشش ، تلاش

مکتب : محل درس خواندن ، نام مدرسه در قدیم/پرشور : پر حرارت ، با هیجان/اجتماع : گروه ، جمعی از دسته های انسانی/از پس : از پشت/بداع : نوآوری ، چیزی را از نو پدید آوردن ، ایجادکردن بام : بالای ساختمان ، پشت بام/پشتکار : تلاش برای انجام کاری ، با علاقه کاری را پیگیری کردن پند : نصیحت ، اندرز/سرگذشت : شرح حال/اراده : خواست ، میل ، تصمیم/صبر : شکیبایی ، بردباری خشنود : راضی ، خوشحال ، شادمان/آیت : نشانه/هما : پرنده ای افسانه ای که سایه اش باعث سعادت‌مندی می شود/بوالعجائب : پدر شگفتی ها/ماسوا : موجودات ، مخلوقات ، غیر از خدا رخ : سیما ، صورت/مسکین : فقیر ، تهی دست/قسم : سوگند/کرم : لطف ، جوانمردی بزرگواری نگین : سنگ قیمتی که روی انگشتر می گذارند/مدارا : با نرمی و ملایمت رفتار کردن علم کند : معرفی کند ، برپا کند ، مشهور بسازد/معنی نثرها

محمد دلش برای کوچه های سمرقند تنگ میشد: محمد از دوری سمرقند ناراحت است و علاقه مند دیدن سمرقند میباشد.

آرایه های ادبی دلتنگ شدن: کنایه از آزرده و غمگین شدن

از دانش چه خوانده ای و با خود چه داری؟ تو در زمینه ی علم چه قدر مطالعه کرده ای؟

و با خود چه تجربه ی علمی به دست آوردی؟

همه ی ما جز اندکی نمی دانیم.معنی : همه ی مامقدار کمی از دانشها را می دانیم و انسان کاملی نیستیم.

حکایت درخت علم قالب شعر: مثنوی برگرفته از: مثنوی معنوی، مولوی

| | | | |
|--|------------------|----------------------------------|------------|
| عجیب: شگفت انگیز | علیم: بسیار دانا | روانه کرد: فرستاد، | صورت: ظاهر |
| ار سفر ببندد: کنایه از خود را آماده ی سفرکند | شاخ: شاخه | شیخ: مرد سالخورده، پیر، مرد بزرگ | بحر: دریا |

معنی ابیات :

شیخ خندید و بگفتش ای سلیم این درخت علم باشد ای علیم

جزوه درس به درس فارسی ششم سال تحصیلی ۴۰۳-۱۴۰۲ استان البرزخانم مهرانی

شیخ خندید و به او گفت: ای نادان! این درختِ علم و دانش است که تو دنبالش هستی

تو، به صورت رفته ای، ای بیخبر زان ز شاخ معنی ای، بی بار و بر

تو به ظاهر آن توجه کردی برای همین به حقیقت و شناخت خدا نمیرسی و از آن بهره ای نداری.

گه درختش نام شد، گاه آفتاب گاه بحرش نام شد، گاهی سحاب

علم، نام های مختلفی داشت: گاهی درخت بود، گاهی آفتاب، گاهی دریا و گاهی ابر

آن یکی کیش صد هزار آثار خاست کمترین آثار او، عمر بقاست

معنی علم از هزاران فایده به وجود آمده است که کمترین نشانه و فایده ی آن میتواند عمر جاودانی باشد

هم خانواده : عابر : عبور / مظلوم : مظلومیت ظالم / راضی : رضایت / عطار : عطر معطر /

مخالف : مهمان : میزبان